

رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی و آمریکا در قبال بحران یمن (۲۰۱۵-۲۰۱۱)

عنایت‌الله یزدانی^۱

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

سیدسعید حسن زاده

دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت ۹۵/۶/۱۴ - تاریخ تصویب: ۹۵/۸/۱۶)

چکیده

سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ همواره در روند تحولات و مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای از اهمیت بسزایی برخوردار بوده، به‌گونه‌ای که گاه با حضور آنها سرنوشت سیاسی یک کشور دستخوش تغییرات فراوانی شده است. یمن در سال‌های اخیر شاهد درگیری‌های خشونت‌باری بوده که از درگیری‌های داخلی شروع شده و اکنون عرصه تقابل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است. آغاز بحران سیاسی در این کشور در سال ۱۳۹۰ بود و پس از خروج صالح و روی کار آمدن منصور هادی خاتمه یافت و در سال ۱۳۹۴ به شکلی دیگر نمود پیدا کرد. یکی از بازیگران اصلی تحولات یمن عربستان سعودی است که همواره سعی دارد با تضعیف یمن، نفوذ خود را در این کشور افزایش دهد. سقوط دولت عبدالله صالح و روی کار آمدن مهره کلیدی عربستان، منصور هادی، و همزمان با آن مخالفت‌های مردمی، یمن را درگیر تنش‌های کرده است که تاکنون ادامه دارد. آمریکا هم در قبال این تحولات، همکاری ویژه‌ای را با عربستان سعودی به اجرا گذاشته است. این مقاله سعی دارد به این سؤال بپردازد که جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا و عربستان در قبال بحران یمن چگونه بوده است؟ فرضیه مقاله این است که عربستان در قبال تحولات یمن، سیاست حفظ وضع موجود با رویکردی تهاجمی و ایالات متحده آمریکا با حفظ منافع خاص خود که گاه در تعارض با سیاست‌های عربستان است، در قبال این تحولات، رهیافت همگرایی با عربستان را برگزیده است. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی-تحلیلی با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی

تروریسم، تحولات یمن، جمهوری اسلامی ایران، رهیافت همگرایی، رئالیسم تهاجمی، نئورئالیسم.

مقدمه

یمن از سال ۲۰۱۱ درگیر بحران سیاسی شده است و همچنان این بحران ادامه دارد و همانا می‌توان دلیل ادامه این بحران سیاسی را دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای دانست. دو کشور عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا بی‌شک نقش و حضور پررنگی در افزایش و فراگیر شدن بحران یمن داشته‌اند. مشکلات مرزی عربستان سعودی و یمن، اتحاد شیعیان شمال یمن و جنوب عربستان و قدرت‌گیری القاعده، از جمله مسائلی‌اند که موجب شده است عربستان سعودی، تحولات روی داده در یمن را زیر ذره‌بین خود نگاه کند و به این مسائل واکنش نشان دهد. ایالات متحده آمریکا هم عربستان سعودی را از زمان شکل‌گیری این کشور در سال ۱۹۳۳ براساس معادله نفت در برابر امنیت، متحدی استراتژیک برای خود در منطقه خاورمیانه نگه داشته است. بنابر همین اتحاد، اگر آمریکا در منطقه خاورمیانه ذیل سیاست خارجی خود اهداف و منافع را در نظر بگیرد و نیاز به حضور مستقیم خود نداشته باشد، با استفاده از بازوی اجرایی خود (عربستان سعودی) سعی در رسیدن به اهداف و منافع خاص خود می‌کند. یمن به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیکی، از جمله کشورهای بسیار مهم منطقه خاورمیانه به حساب می‌آید و با توجه به حضور ایالات متحده در تحولات یمن، می‌توان دریافت که این موقعیت ژئوپلیتیکی، خارج از حوزه اهداف تعریف‌شده ایالات متحده نیست. نقش قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در کاهش یا افزایش تنش در منطقه خاورمیانه و به‌خصوص یمن، کاملاً محسوس و محرز است و به همین دلیل، مسئولیت مستقیم اقدامات آنان نیز بی‌تردید، بر عهده این قدرت‌ها خواهد بود. هدف از پژوهش حاضر، درک اهداف و منافع مشترک و گاه متفاوت، رویکردهای اتخاذشده در سیاست خارجی دو کشور ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی و همچنین تحلیل و تبیین رویکردها، به‌عنوان دو بازیگر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که نقشی اساسی در این بحران دارند، است.

چارچوب نظری

نظریه نئورئالیسم از بطن نظریه رئالیسم کلاسیک بیرون آمده است که سرآغاز آن به تحولات سیاست خارجی آمریکا از سال ۱۹۴۱ به بعد برمی‌گردد. نظریه پرداز اصلی نئورئالیسم، کنت والتز است که در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* بر اهمیت ساختار بین‌الملل و نقش آن به‌عنوان تعیین‌کننده اصلی رفتار دولت‌ها تأکید می‌کند. به‌عبارت دیگر، درحالی‌که نواقعی گرایبی بسیاری از ویژگی‌های واقع‌گرایی از جمله دولت به‌عنوان بازیگر اصلی عرصه بین‌المللی را همچنان پذیرفته و قدرت را به‌منزله مبنای اصلی حفظ کرده است، اغلب توجهات را به مختصات ساختاری نظام بین‌الملل دولت‌ها معطوف می‌کند، نه به واحد دولت. به عقیده کنت والتز

فشارهای ساختار رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند و بر نتایج بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. به عقیده نوواقع‌گرایی از آنجا که نظام بین‌الملل فاقد اقتدار مرکزی است، بنابراین سیاست انباشت قدرت برای بقا به دولت‌ها تحمیل می‌شود. به عبارت دیگر، واقع‌گرایی معتقد است که رقابت بر سر قدرت از سرشت بد انسان ناشی می‌شود، ولی نوواقع‌گرایان قدرت و افزایش آن را ضامن بقای دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌المللی می‌دانند (قوم، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۵). والتز در تعریف آنارشی، آن را به معنای بی‌نظمی و هرج‌ومرج بین‌المللی به صورت جنگ آشکار نمی‌پذیرد، بلکه آن را نوعی اصل نظام‌بخش و تنظیم‌کننده می‌داند که در آن نظام بین‌الملل، متشکل از واحدهای سیاسی مستقل و فاقد اقتدار مرکزی حاکم بر آنهاست (Mearsheimer, 1994: 10). دو گروه در مکتب نئورئالیسم وجود دارد: رئالیست‌های تدافعی و تهاجمی. در پی میزانی از قدرت هستند که بقای آنان را تضمین کند. بر این اساس دولت‌ها بازیگرانی دفاعی‌اند و به دنبال به حداکثر رساندن قدرت خود نیستند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۹۲: ۳۴۰). واقع‌گرایی تدافعی بر نقش مؤثر و کارآمد ساختار بین‌الملل در جهت‌دهی به رفتار کشورها تأکید بسیار دارد. مفروضات این رویکرد بر وجود آنارشی، عدم اعتماد در مورد نیت کشورها، بقا و عقلانیت استوار است (Nguyen, 2013: 22). اما در رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی تصور می‌شود که نظام بین‌الملل به دلیل هرج‌ومرج گونه بودن سبب بروز جنگ می‌شود. بنابراین صلح به ندرت تداوم می‌یابد. به همین علت دولت عقلانی به مثابه بازیگری است که راهبرد تهاجمی را برای کسب قدرت بیشتر پیگیری کند. رئالیست‌های تهاجمی در درجه اول از مبارزه به عنوان یک نهاد مستقل، اهداف امنیتی مانند تمامیت ارضی و استقلال سیاسی را برای زنده ماندن در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار می‌دهند. این اهداف به نوعی برای قدرت‌های بزرگ مخرب هم به حساب می‌آید، چراکه در شرایطی مجبور به ضربه زدن به یکدیگر به منظور حفظ همین اهداف هستند (Yongcheng, 2015: 161). بر پایه نظریه نئورئالیسم، رویکرد دو کشور ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی در قبال بحران یمن (رویکردی تدافعی یا تهاجمی) بررسی و تجزیه و تحلیل خواهد شد.

روابط ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی از ابتدا تا سال ۲۰۱۵

نفت را می‌توان سرآغاز روابط ایالات متحده و عربستان سعودی دانست. پایه و اساس دولت مدرن در عربستان در سال ۱۹۰۲ شکل گرفت و پادشاهی در عربستان سعودی مطلق و در دست خاندان آل سعود است (Zanani & Henderson, 2010: 83). ابن سعود اولین پادشاه عربستان مدرن تمایلی به سپردن اکتشاف نفت به شرکت‌های بریتانیایی نداشت. او درصدد فرصتی بود تا بتواند خود را از بریتانیا که بر خلیج فارس مسلط بود، برهاند و با قدرت دیگری روابط نزدیک ایجاد کند تا آن قدرت بتواند جایگزین بریتانیا شود. به همین سبب، عربستان سعودی

در سال ۱۹۳۳ با ایالات متحده به عنوان قدرتی نوظهور که مانند بریتانیا سابقه استعمار نداشت، قرارداد اکتشاف نفت امضا کرد. در سال ۱۹۳۸ اولین چاه تجاری نفت در طهران به بهره‌برداری رسید و تا سال ۱۹۳۹ بیش از نیم میلیون بشکه نفت به ایالات متحده صادر شد (Wynbarndt, 2010: 191-192). همزمان با آغاز صدور نفت از عربستان سعودی به ایالات متحده، همکاری‌های دو کشور در سایر زمینه‌ها نیز گسترش و توسعه یافت. با آغاز جنگ جهانی دوم و اهمیت یافتن نفت، فرانکلین روزولت اعلام کرد که عربستان سعودی برای برنامه‌های ایالات متحده حیاتی است و این کشور به عربستان انواع کمک و وام را اعطا خواهد کرد. این مسائل زمینه را برای دیدار تاریخی روزولت و ابن‌سعود در سال ۱۹۴۵ فراهم آورد (Lippman, 2005: 27).

عربستان سعودی بعد از استقلال همواره از کشورهای مورد حمایت بلوک غرب بوده و سیاست خارجی این کشور در راستای سیاست‌های جهانی بلوک غرب به‌خصوص آمریکا بوده است. عربستان سعودی با سیاست محافظه‌کارانه و حفظ وضع موجود در منطقه سعی می‌کند موازنه سیاسی خاورمیانه را به نفع خود تغییر دهد. عربستان سعودی در مختصات راهبردی ایالات متحده نقش ویژه‌ای دارد (خادم، ۱۳۸۸: ۹۵). ایالات متحده از سال ۱۹۳۸ که نفت در عربستان کشف شد، متوجه اهمیت عربستان سعودی برای رونق اقتصادی و حرکت چرخ‌های صنعت در غرب بوده است. نکته‌ای که این دو را بیش از همه چیز به هم وابسته می‌کرد، ثبات بود. آمریکا خواهان ثبات در منطقه بود تا جریان نفت از عربستان به غرب قطع نشود و عربستان هم ثبات را دغدغه اصلی خود قرار داده بود تا امنیت را برای خود تضمین کند. بدین ترتیب نفت، کلید توسعه غرب برای آمریکا و شاه‌کلید امنیت برای عربستان شد (دهشیر، ۱۳۹۲: ۵۴). جنگ چهارم اعراب و اسرائیل که با حمایت ایالات متحده از صهیونیست‌ها همراه شد، موجب تحریم نفتی اعراب علیه غرب شد. از آثار مهم این تحریم ارتقای جایگاه و اهمیت نفت عربستان در جهان بود. این تحریم‌ها سبب شد که ایالات متحده در راهبردهای خود بر حفظ و ثبات جریان نفت تأکید ورزد و منافع عربستان را نیز در سیاست‌های خود مدنظر قرار دهد. انقلاب ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ موجب شد تا دکتورین نیکسون فرو پاشد و عربستان به‌عنوان تنها متحد نزدیک ایالات متحده در منطقه، نقش برجسته‌تری در سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا کسب کند (Litwak, 1984: 194). وقوع حملات یازدهم سپتامبر را می‌توان بحرانی‌ترین نقطه تاریخ روابط دو کشور دانست. این حملات سبب شد که ایالات متحده برای پاسخگویی به افکار عمومی این کشور به افغانستان یورش برد و طالبان را که دارای مذهبی وهابی بوده و از کمک‌های مالی عربستان بهره‌مند بود، ساقط کند. حملات یازدهم سپتامبر سبب شد که افکار عمومی نگرشی منفی نسبت به حکومت سعودی پیدا کنند. در نظرسنجی

پیش از حملات یازدهم سپتامبر، حدود ۵۸ درصد مردم ایالات متحده به عربستان نظر مثبت داشتند، اما در نظرسنجی پس از حملات این مقدار به کمتر از ۲۵ درصد کاهش یافت (Gause, 2002).

برخی تحلیل‌گران عنوان می‌دارند که هدف القاعده از انتخاب اتباع سعودی برای حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، لطمه وارد آوردن به روابط عربستان و ایالات متحده بوده است. منتقدان سیاست‌های عربستان در ایالات متحده معتقدند که آل سعود به‌عمد یا از روی غفلت سبب حملات یازدهم سپتامبر شده است. آنها عنوان می‌دارند که طی چندین دهه عربستان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به گروه‌های افراط‌گرا در خارج کمک‌های مالی کرده است و این کار را از طریق بنیادهای مذهبی و خیریه انجام داده است (Blanchard, 2009: 6). عربستان سعودی برای در امان ماندن از انتقادات پس از حملات یازدهم سپتامبر کوشید تا با اقداماتی در مبارزه علیه تروریسم، خود را در کنار ایالات متحده نشان دهد. ایالات متحده از عربستان درخواست کرد تا کمک‌هایی را که این کشور به خارج ارسال می‌دارد، ضابطه‌مند کند و آنها را تحت کنترل خود درآورد (Zuhur, 2011: 118). عربستان کوشید تا با تحت پیگرد قرار دادن اتباع سعودی مظنون به فعالیت‌های تروریستی، به رفع اتهام از خود بپردازد، تا جایی که گروه تحقیق در خصوص حوادث یازدهم سپتامبر اعلام کرد که شواهدی دال بر حکومت مستقیم عربستان در حملات تروریستی یازدهم سپتامبر یافت نشده است. از طرف دیگر، عربستان درصدد بود تا با انجام اصلاحاتی هرچند محدود، سیاست‌های خود را با ایالات متحده تا حدودی انطباق بخشد تا کمی از انتقادات علیه خود بکاهد. همچنین با درخواست ایالات متحده، تغییراتی هرچند جزئی و آرام در کتاب‌های درسی و نظام آموزشی عربستان آغاز شد، اگرچه با مقاومت علمای وهابی این کشور همراه شد که همین امر در کندی روند تغییرات بسیار مؤثر بود (Niblock, 2006: 129). اوج همکاری‌های استراتژیکی دو کشور پس از وقوع انقلاب‌های فراگیر موسوم به بهار عربی در برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه شکل گرفت. تحولاتی که موجب سقوط متحدان، تضعیف جایگاه این کشور و چالش مشروعیت شد. عربستان سعودی برای رهایی از این مشکلات، به اقداماتی از جمله مداخله نظامی در بحرین، تبلیغات علیه ایران و اتخاذ موضع تهاجمی در قبال سوریه و مداخله نظامی در یمن پرداخت (کرمی، ۱۳۹۰: ۸۰).

بحران یمن ۲۰۱۱

بحران کنونی یمن رابطه تنگاتنگی با موقعیت استراتژیکی این کشور دارد. در تاریخ سرزمینی یمن، این کشور همواره صحنه رقابت قدرت‌های سلطه‌طلب جهانی بوده که برای تسلط بر

یکی از مهم‌ترین نقاط استراتژیک جهان با یکدیگر مبارزه می‌کردند. با توجه به موقعیت استراتژیکی یمن، می‌توان گفت که عامل جغرافیا اهمیت زیادی در این کشور داشته است. جمهوری یمن با ۵۳۶۸۶۹ کیلومتر مربع وسعت و بیش از ۲۰ میلیون نفر جمعیت در جنوب شبه‌جزیره عربستان واقع است (حاتم‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۷). موقعیت راهبردی این کشور به لحاظ اشراف بر شاخ آفریقا و امکان کنترل تحرکات این منطقه و نیز سواحل شرقی آفریقا از طریق مرزهای دریایی جنوب و غرب یمن و نیز جزیره سوکاترا، اهمیت ویژه‌ای به این کشور داده است. به‌علاوه اشراف این کشور بر تنگه باب‌المندب اهمیت مضاعفی از نظر تأمین امنیت انرژی و ترانزیت کالا داده است. در واقع درصد زیادی از رفت‌وآمدی که در کانال سوئز صورت می‌گیرد، از باب‌المندب هم می‌گذرد. پس به همان اندازه که کانال سوئز حائز اهمیت است، باب‌المندب هم مهم است (درایسند و بلیک، ۱۳۸۶: ۸۷۱). وجود شکاف قومی در یمن، از مهم‌ترین دلایل وقوع ناآرامی در این کشور بوده است که علاوه بر این، شکاف مذهبی نیز این کشور را به جامعه‌ای دوشکافی تبدیل کرده است. به همین سبب عوامل حساسیت‌زایی را که می‌تواند موجب ناآرامی شود نیز گسترش داده است. وجود شکاف‌های قومی و مذهبی در یمن همواره امنیت این کشور را با مشکل روبه‌رو ساخته و موجب دخالت نیروهای عربستانی در یمن شده است؛ به‌صورتی که سه چالش امنیتی این کشور، جنگ با حوثی‌ها، مقابله با تجزیه‌طلبان جنوب و مبارزه با القاعده به حساب می‌آید (Hill & Noneman, 2011:3). حوثی‌ها جماعتی زیدی‌مذهب‌اند که از سال ۲۰۰۴ تاکنون شش بار با دولت یمن وارد جنگ شده‌اند. درگیری‌های درونی یمن از دهه ۱۹۹۰ در ابتدا با شکاف‌های ایدئولوژیکی گسترده شروع شد و با گسترش شکاف‌های مذهبی و هویتی افزایش یافت (Yadav, 2011:551). در ناآرامی‌های به‌وجودآمده در یمن، قبایل و عشایر یمن نیز نقش عمده‌ای داشته‌اند. این قبایل و عشایر که به‌وسیله عربستان سعودی حمایت و تقویت می‌شوند، بزرگ‌ترین پایه قدرت در یمن به‌شمار می‌آیند. قبایل مذکور یک بار در آوریل ۱۹۹۰ علیه وحدت یمن شورش کردند. قبایل یمن همه مسلح‌اند و حتی قبایل جنوب یمن که قبلاً توسط انگلیسی‌ها و دولت‌های سوسیالیستی جنوب خلیج‌فارس خلع سلاح شده بودند، بار دیگر توسط عربستان سعودی تجهیز شدند (جعفری ولدانی، ۱۳۷۲: ۵۵). تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ را می‌توان نقطه آغاز شروع بحران اصلی در یمن دانست؛ یعنی زمانی که اعتراضات سراسری در یمن علیه حکومت و رئیس‌جمهور آن، یعنی علی عبدالله صالح، به‌منظور انجام اصلاحات آغاز شد، اما به تدریج این اعتراضات، در ۳ فوریه ۲۰۱۱ که به روز خشم معروف است، به اوج خود رسید که با برخوردهای خشونت‌آمیز حاکمیت با مردم روبه‌رو شد. شدیدترین برخورد در ۱۸ مارس ۲۰۱۱ بود که ۵۰ کشته و ۲۴۰ مجروح به‌همراه داشت که مردم این کشور، این روز را به‌عنوان جمعه خونین به یاد دارند. در

پی این قیام و تظاهرات ده‌هزار نفری در میدان تغیر، علی عبدالله صالح که مجروح شده بود، به‌همراه پنج مقام بلندپایه روانه عربستان شد (فیروز کلائی، ۱۳۹۴: ۱۶۹). نتیجه این قیام، سرنگونی حکومت علی عبدالله صالح بود. وی در جهت ابتکار عمل «شورای همکاری خلیج فارس» قدرت را به معاون خود، عبدالرّه منصور هادی، واگذار کرد (Gude & Sofer, 2011: 5). او پس از اخذ مصونیت قضایی، یمن را ترک کرد و انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری موقت در شرایطی برگزار شد که تنها یک نفر و آن هم عبدالرّه منصور هادی، معاون علی عبدالله صالح، نامزد این پست بود (AL-Dawsari, 2012: 3). این تغییرات با اهدافی که عربستان سعودی مدنظر داشت، منطبق بود، چراکه عربستان سعودی می‌خواست دولتی همسو با خواست شورای همکاری خلیج فارس، به‌ویژه خود کشور عربستان در یمن تشکیل شود و دوم آنکه، صالح خروجی آبرومندانه از قدرت داشته باشد تا سرنگونی وی، الگویی برای سایر ملت‌های منطقه نگردد (بخشی، ۱۳۹۰: ۲). از آغاز سال ۲۰۱۲ گروه‌های مختلف به‌خصوص حوثی‌های شمال، بسیار فعال شدند و برای به‌دست گرفتن قدرت شروع به راهپیمایی به سمت جنوب یمن کردند. ناگفته نماند که حوثی‌های زیدی از نظر اعتقادی به شیعیان دوازده‌امامی نزدیک‌اند. تمامی مواضعی که جریان الحوثی مطرح کرده‌اند، برخاسته از مواضع شیعه زیدیه بوده و حسین الحوثی، بنیانگذار این جنبش هیچ سخنرانی‌ای نداشته است که از امام خمینی (ره) به عظمت یاد نکند (موسوی‌نژاد، ۱۳۸۸). منصور هادی به‌عنوان رئیس‌جمهور جدید یمن، برای کنترل اوضاع در حال ظهور، طرح بازسازی تقسیم قدرت را اعلام کرد و یمن را به‌عنوان فدراسیون به شش منطقه تبدیل کرد. با این حال حوثی‌ها این ساختار جدید قدرت را قبول نداشته و همواره با حکومت مرکزی اختلاف داشتند و اعتراضات آنها در بیشتر مواقع به درگیری با حکومت منجر می‌شد. عربستان سعودی با دقت تمام سناریو در حال ظهور را تماشا می‌کرد و به این باور رسیده بود که حوثی‌ها از طریق حمایت خارجی یعنی ایران پشتیبانی می‌شوند و این برای عربستان واقعی‌انکارناپذیر بود. استدلال آنها این بود که چگونه یک گروه فقیر، از طریق آموزش‌های نظامی و سلاح‌های پیشرفته، توانسته‌اند بیشتر نقاط یمن را تحت تأثیر خود قرار دهند. این مسئله نقطه عطفی در آغاز حملات هوایی عربستان سعودی به یمن محسوب می‌شود (Qadir & Rahman, 2015: 372-373). عربستان سعودی نسبت به بخشی از خاک یمن مانند مأرب، جوف، ربع‌الخالی و حضرموت ادعای مالکیت ارضی دارد. اختلافات دو کشور مناطق بسیار وسیعی را شامل می‌شود. موضوع اکتشاف نفت و گاز در یمن از زمان حفر چاه و استخراج نفت موجب تشدید اختلافات شد. عربستان سعودی نگران این است که دستیابی یمن به نفت، موجب قدرت گرفتن این کشور و ایجاد خطر برای امنیت عربستان باشد. بنابراین این‌گونه مسائل، بارها دو همسایه را به درگیری مسلحانه کشانده است. شایان ذکر است که

سازمان ملل و در ذیل آن شورای امنیت، در جهت گیری‌ها، قضاوت‌ها، و قطعنامه‌های خود در خصوص این بحران، رویکردی به دور از عدالت و اخلاق داشته‌اند. برای مثال، قطعنامه ۲۲۱۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد که در تاریخ ۱۴ آوریل ۲۰۱۵ (۲۵ فروردین ۱۳۹۴) با ۱۴ رأی موافق و رأی ممتنع روسیه در مورد بحران یمن تصویب شد، ضمن هیچ‌گونه اشاره‌ای به عملیات نظامی عربستان سعودی در خاک یمن، نیروی‌های نظامی در خاک یمن را نیز تحریم تسلیحاتی کرده است. این قطعنامه همچنین منصور هادی، رئیس‌جمهور فراری یمن را مشروع دانسته و از آن حمایت کرده است و خواستار توقف عملیات بمباران عربستان سعودی به خاک یمن نیز نشده است (احرامی، توکلی طیبی و جلالیان، ۱۳۹۷: ۱۲-۱۱). قطعنامه‌های دیگری پیش از این نیز صادر شده بود که هیچ‌کدام نتوانستند قدمی هرچند کوتاه به سوی بهبود اوضاع آشفته یمن بردارند که از جمله آن‌ها می‌توان به قطعنامه ۲۲۵۱ و لزوم پیاده‌سازی طرح شورای همکاری خلیج فارس که در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ و با اتفاق آرای اعضای دائم و غیر دائم شورای امنیت تصویب شد و همچنین قطعنامه ۲۱۴۰ و لزوم اجرای نتایج کنفرانس گفت‌وگوی شد، اشاره کرد (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۵/۸/۱). شروع درگیری‌های نظامی بین دو کشور عربستان سعودی به روزهای آغازین سال ۲۰۱۵ برمی‌گردد که شاهد حملات گسترده ائتلاف به اصطلاح عربی به سرکردگی عربستان سعودی با حمایت‌های آمریکا از حکومت یمن بوده‌ایم (شادلو، ۱۳۹۳: ۵۶-۵۵). اما اینکه دو کشور عربستان سعودی و عربستان سعودی، هر کدام چه رویکردی را در قبال این تحولات اتخاذ کرده‌اند، در ذیل به آن پرداخته خواهد شد.

بازیگر منطقه‌ای: رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال بحران یمن

از زمان شکل‌گیری عربستان سعودی، این کشور همواره نقش بی‌بدیلی را در تحولات داخلی یمن ایفا کرده است. این کشور از راه نفوذ بین قبایل و کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنها و همچنین از طریق نفوذ مذهبی بین سنی‌های (حنبلی) یمن، اهداف خود را در این کشور به پیش برده است. آل سعود همواره خواهان یمن ضعیف بوده است تا از این راه بتواند به بهترین وجه این همسایه جنوبی را کنترل کند و از شکل‌گیری کشوری مقتدر در جنوب خود جلوگیری به عمل آورد. یک ضرب‌المثل قدیمی بین مقام‌های سعودی رایج است که گفته می‌شود منتسب به ملک عبدالعزیز است: راحتی شما در ضعف یمن است و بهروزیتان در رنج آن (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۷۰). این سخن به‌خوبی نمایانگر نگاه و عملکرد مقام‌های سعودی به تحولات یمن است. رهبران عربستان همواره از سیاست مهار و نگهداری در مورد یمن حمایت می‌کنند. عربستان همیشه از دولت‌های وابسته به خود در یمن پشتیبانی کرده و اقداماتی را برای جلوگیری از سقوط این دولت‌ها انجام داده است. اما در عین حال سیاست دیگری را در مورد

یمن اتخاذ می‌کند و آن ضعیف‌نگه‌داشتن یمن است. این مسئله به‌خوبی در صحبت‌های ملک عبدالعزیز هنگامی‌که در بستر مرگ بود، روشن است. او گفت: «یمن را همواره ضعیف نگه‌دارید، چراکه یمن قوی می‌تواند تهدیدی جدی برای امنیت و ثبات داخلی عربستان باشد» (Salisbury, 2015: 3). در تحولات اخیر به‌خوبی شاهد این نگاه آل‌سعود به یمن و تحولات آن هستیم. از ابتدای شکل‌گیری تحولات یمن، سعودی‌ها در پی ناکام گذاشتن انقلابیون بودند و با گسترش تحولات و مقاومت انقلابیون، مقامات سعودی با حمایت از رژیم حاکم و طولانی کردن فرایند انقلاب، سعی در خسته و ناامید کردن انقلابیون داشتند. زخمی شدن عبدالله صالح در پی بمب‌گذاری در مسجد کاخ ریاست جمهوری، سبب شد تا این استراتژی آل‌سعود بر حمایت کامل از صالح نمایان‌تر شود. ملک عبدالله، پادشاه سابق عربستان سعودی، صالح را برای مداوا به کشور خود دعوت کرد و پس از بهبودی، وی را روانه یمن ساخت، امری که برای انقلابیون به‌مثابه شکستی بود، چراکه بیشتر تحلیلگران و انقلابیون تصور می‌کردند که عربستان سعودی صالح را در قفس طلایی خود نگه خواهد داشت و عرصه را برای انتقال قدرت به انقلابیون یا دیگر مقام‌های رژیم صالح آماده خواهد کرد، اما صالح بازگشت و این رویداد، دیدگاه آل‌سعود به انقلاب یمن را روشن‌تر ساخت (Zubairy, 2011: 1). عربستان در نهایت پس از بازگشت صالح و در هماهنگی با سیاست‌های آمریکا، سعی کرد در قالب شورای همکاری خلیج فارس، طرح برکناری صالح را اجرا و ساختار نظام در یمن را حفظ کند که با این امر براساس طرح شورای همکاری خلیج فارس، زمینه انتقال قدرت در یمن بدون امکان تعقیب قضایی صالح فراهم شد و در آخر، عربستان با اعمال نفوذ در نتیجه انتخابات ریاست جمهوری، معاون علی عبدالله صالح را در جهت تداوم حضور خود در یمن بر سر کار آورد. اگر بخواهیم واکنش و نقش بازیگران خارجی را عرصه تحولات یمن ذکر کنیم، بی‌شک عربستان سعودی مهم‌ترین نقش را داشته است. عربستان سعودی همواره نقشی مداخله‌گرایانه در یمن داشته و این کشور را حیات خلوت خود تلقی کرده است، به‌طوری‌که بیشتر مردم یمن گذشته از مذهب، جهت‌گیری سیاسی یا طبقه اجتماعی بر این باورند که عربستان نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشور ایفا می‌کند (Blumi, 2011: 147). آغاز بحران فراگیر یمن که همزمان با سقوط مبارک در مصر بود، مقامات سعودی را با آشفتگی بسیاری همراه ساخت، چراکه بزرگ‌ترین متحد خاورمیانه‌ای خود را از دست داده بودند. تحرکاتی در جنوب کشور عربستان یعنی یمن و خطر تسری این دگرگونی‌ها به خاک خود بر میزان این آشفتگی و نگرانی‌ها افزود. محور سیاست سعودی‌ها در یمن، برقراری ارتباطی قوی با رهبران اپوزیسیون یمن برای کنترل اوضاع آن کشور، پس از کناره‌گیری علی عبدالله صالح بود، چراکه سعودی‌ها با قدرتمندترین رهبران اپوزیسیون یمن ارتباط نیرومندی دارند (کرمی، ۱۳۹۰: ۹۲). سناریوهایی که

کشورهای عربی در مورد آینده یمن اتخاذ می‌کنند، این است که یمن را به کشور تحت‌الحمایه خود برگردانند. اما با توجه به وضعیت فعلی یمن، مشخص نیست که چنین سناریویی در مورد آن به صورت کامل اتفاق بیفتد. در اینجا وضعیت ایران و سیاست آن مطرح می‌شود و اینکه ایران چگونه می‌تواند این وضعیت را به دیپلماسی تبدیل کند، اگر ایران به عنوان حامی خارجی آنها بتواند از طریق کشورهای روسیه و چین و کشورهای دیگر که طرف دیگر قضایای بین‌المللی‌اند، این موضوع را به میز مذاکره بکشاند، از این طریق شرایط متعادل و بالانس به وجود می‌آید که هم منافع ایران و شیعه و زیدی‌ها حفظ شود و هم عربستان به همه خواسته‌های خود دست نیابد (محب‌علی، ۱۳۹۴). موضوعی که برخی تحلیل‌گران منطقه درباره چرایی ورود عربستان سعودی به مناقشه یمن مطرح می‌کنند، رقابت منطقه‌ای با ایران است. در ذهنیت تصمیم‌گیرندگان سیاسی آل‌سعود، پس از اشغال عراق، نفوذ و توان اثرگذاری ایران در منطقه و مسائل مهم آن بسیار افزایش یافته است. صعود شیعیان به رأس هرم قدرت در عراق، بقا و تداوم ایستادگی متحدان ایران در لبنان و فلسطین و اخیراً سوریه، همگی به گسترش نفوذ و توان بالقوه ایران در منطقه انجامیده است که در چنین شرایطی قدرت‌گیری حوثی‌ها در یمن سبب خواهد شد تا عربستان مجدداً خود را در محاصره شیعیان ببیند و ادراک جدیدی از محیط پیرامونی جدید خود پیدا کند و بر الگوی رفتاری این کشور برای پاسخ به شرایط جدید تأثیرگذار باشد. تحلیل‌گرانی مانند «لینا خطیب» بر این باورند که یمن یک کارت سیاسی در دستان عربستان است تا بتواند درباره موضوعاتی مانند سوریه با ایران معامله کند (Khatib, 2015: 1-4). مقامات یمنی و غربی بر این باورند که روابط ایران با گروه‌های ضددولتی در یمن از جمله حوثی‌ها یا جنبش جنوب و گروه‌های تجزیه‌طلب یمن که خواستار تقسیم یمن هستند، سبب به خطر افتادن امنیت این منطقه خواهد شد که تأثیر مستقیمی بر تجارت از آبراه‌های این مناطق خواهد داشت و این به افزایش قدرت ایران و چرخش موازنه قدرت به سود ایران در منطقه خواهد انجامید (Salisbury-2015: 3). انصارالله یمن مایل است جنگ را به صورت چریکی و نامنظم علیه ارتش عربستان اداره کند و اگر این اتفاق بیفتد، آسیب شدیدی متوجه عربستان خواهد شد. با وجود این کنترل کامل یمن برای انصارالله دشوار است؛ یعنی بدون همکاری تمام گروه‌های سیاسی و اجتماعی یمن، امکان تسلط انصارالله بر تمام یمن وجود ندارد و ممکن است انصارالله در بخش‌های شمالی یمن نفوذ خود را حفظ کنند، اما در جنوب یمن و مقاومت در برابر حوثی‌ها، امکان نفوذ زیاد حوثی‌ها در جنوب وجود ندارد. به هر حال آسیب‌پذیری یمن به سبب وجود بحران بسیار بالاست و هیچ قدرتی چه در داخل و چه در منطقه نخواهد توانست بدون گفت‌وگو ملی و وحدت میان گروه‌ها بر یمن مسلط شود (هانی‌زاده، ۱۳۹۴). موفقیت‌های نسبی گروه‌های تکفیری که به تفکرات داعش نزدیک‌اند و

پیشروی‌های آنها در عراق و سوریه سبب بیعت گروه‌هایی در یمن با داعش شده است. چنانکه شاهد آنیم که گروه‌هایی با نام القاعده به سمت داعش کشیده شده‌اند و هرروزه شاهد افزایش آن هستیم. هرچند گروه القاعده و داعش با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، پیوستن گروه‌های مختلف به داعش موجب بحرانی‌تر شدن اوضاع یمن می‌شود. در این زمینه می‌توان عربستان سعودی و برخی از کشورهای منطقه و غربی را اولین و مهم‌ترین عامل تشنج این بحران دانست. آنها برای اینکه بتوانند تحولات و معادلات منطقه‌ای را در یمن تحت کنترل دریاورند، به تقویت این گروه‌ها پرداخته‌اند. عربستان در یمن وارد جنگی شده که به‌راحتی نمی‌تواند آن را پایان دهد و تمام نیروهای آن درگیر شده‌اند. به‌نظر نمی‌رسد این جنگ به‌زودی تمام شود و حتی اگر پایان پذیرد، با تسلط مجدد نیروهای دولتی بر مناطق یمن این کشور شاهد تحولات و ناامنی گسترده در آینده خواهد شد که سبب حضور گسترده داعش در کشور یمن خواهد شد. در آینده هرچه دولت عراق و سوریه بتوانند موجب تضعیف داعش شوند، رسوب این تحولات در یمن، مصر، تونس و لیبی باعث تحركات بیشتر داعش خواهد شد (آجرلو، ۱۳۹۵).

بازیکر فرا منطقه‌ای: رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران یمن

وقوع حوادث یازدهم سپتامبر، سبب ایجاد تحولی اساسی در نگاه به امنیت بین‌الملل و دکترین امنیت ملی در ایالات متحده شد. پس از اینکه مشخص شد طراح حملات یازدهم سپتامبر گروه القاعده بوده و کشور یمن نیز از جمله مناطقی شناخته شد که می‌تواند مقر نیروهای القاعده باشد، این کشور نیز در نقطه کانونی سیاست خارجی جدید ایالات متحده قرار گرفت. نیروهای القاعده، به‌خصوص پس از سرکوب در افغانستان، پاکستان، عراق و عربستان سعودی، یمن را پایگاه امنی برای عضوگیری، فعالیت و طراحی عملیات‌های تروریستی خود قرار داده‌اند. دولت یمن نیز، پس از بازگشت مجاهدین یمنی از جنگ افغانستان با شوروی در سال ۱۹۹۰، سعی کرد تا هزاران جهادی یمنی را که از جنگ افغانستان علیه شوروی به یمن بازگشته بودند، دوباره سازمان‌دهی کند (Hill, 2008: 4). ایالات متحده به یمن و رئیس‌جمهور آن از ورای عینک مبارزه با تروریسم علیه تروریسم می‌نگرد. افزایش فعالیت القاعده در یمن به‌ویژه از سال ۲۰۰۹، از دغدغه‌های اصلی تصمیم‌گیران آمریکایی بوده است. تأسیس قاعده جهاد- نام اولین پایگاه نظامی سازمان القاعده- در جزیره‌العرب که حاصل ادغام دو زیرمجموعه القاعده در یمن و عربستان در سال ۲۰۰۹ بود، این گروه را به یکی از فعال‌ترین گروه‌های زیرمجموعه القاعده تبدیل کرد. آمریکا بر این اعتقاد است که سقوط دولت یمن موجب به قدرت رسیدن القاعده در این کشور و گسترش رادیکالیسم در این کشور شده و یک منطقه بزرگ پرورش و ترانزیت تروریست در این کشور ایجاد می‌شود (Phillips, 2011:98).

افزون بر مبارزه با تروریسم، ایالات متحده نگران گسترش ناامنی در عربستان نیز است. نگرانی ایالات متحده در مورد بقای صالح با حفظ رژیم سعودی، ارتباط تنگاتنگی دارد، زیرا تحولات یمن می‌تواند به گسترش اندیشه‌های خطرناکی درباره اصلاحات دموکراتیک میان اقلیت‌های شیعی، زیدی و اسماعیلی عربستان بینجامد؛ امری که می‌تواند بقای رژیم سعودی را با تهدیدی بزرگ مواجه سازد. در واقع نگرانی عمده آمریکا و غرب در این زمینه، افزایش کنترل‌نشده نفت است. هر گونه دگرگونی در عربستان که در واقع نقش کنترل‌کننده بقای نفت را بازی می‌کند، می‌تواند به افزایش انفجاری بهای نفت بینجامد (Faust, 2011).

از زمان شروع اعتراضات در یمن، دستگاه سیاست خارجی اوپاما سعی کرده است در کنار همراهی با عبدالله صالح، فشارهایی نیز مبنی بر آزادسازی سیاسی و بهبود اوضاع اقتصادی این کشور بر وی وارد سازد و از این راه استراتژی مدیریت بحران را به پیش گیرد. اما با گسترش اعتراضات و متزلزل شدن پایه‌های حکومت عبدالله صالح، کفه ترازوی حمایت‌های (حداقل لفظی) مقام‌های آمریکایی به سمت معترضان چرخش یافت. این کشور که منافع بلندمدتی را در یمن دنبال می‌کند، در طول مبارزه‌های مردمی سعی کرده است تا مواضعی عمل‌گرایانه و منفعت‌محور در قبال تحولات یمن داشته باشد، به همین سبب فشارهایش را بر عبدالله صالح افزایش داد و سعی کرد تا با قانع کردن این شخص به کناره‌گیری و انتقال قدرت، ساختار کلی حکومت حفظ شود (مطالعات آمریکا، ۱۳۹۲: ۲). در این زمینه باید گفت، طرح انتقال قدرت در یمن هرگز رضایت انقلابیون این کشور را فراهم نکرد، چراکه مردم خواستار سقوط رژیم دیکتاتوری صالح و نیز محاکمه وی به‌عنوان جنایتکار جنگی بودند. نکته جالب توجه اینکه باراک اوپاما^۱ رئیس‌جمهور آمریکا که از آغاز قیام‌های عربی مواضع دوگانه‌ای در قبال تحولات کشورهای عربی اتخاذ کرده بود و با وجود کشتار وحشیانه معترضان در یمن هیچ‌گاه تغییر رژیم صالح را خواستار نشده بود و تنها معتقد به برکناری عبدالله صالح بود، از طرح مذکور استقبال کرد. آمریکا و غرب معتقدند که روی کار آمدن جنبش «الحوثی» تهدیدی برای منافع آنان است. تحولات یمن پیامدهای گسترده‌ای نه فقط در روابط آمریکا-صنعا یا روابط آمریکا-ریاض، بلکه روابط آمریکا با کل منطقه دریای سرخ و اقیانوس هند خواهد داشت. ضدآمریکایی شدن احساسات عمومی در این منطقه، گسترش هسته‌های عملیاتی علیه آمریکا و طرفداران آمریکا، این منطقه را به یکی از خطرناک‌ترین مناطق دنیا برای ایالات متحده تبدیل خواهد کرد. البته مسئله‌ای که نباید به راحتی از کنار آن گذشت، این است که آمریکا از اعتراض‌های مردمی در یمن به نوعی ترس و وحشت دارد. گسترش بی‌ثباتی و شکل‌گیری

1. barack obama

جنگ داخلی در این کشور اصلاً مطلوب آمریکا نیست، چراکه یمن به دلیل بافت قبیله‌ای و سنتی، به شدت پتانسیل تبدیل شدن به افغانستان دوم را داراست. این امر با توجه به موقعیت ویژه یمن در کنار تنگه باب‌المندب، در واقع حلقه اتصال غرب با شرق است، به طوری که در سال ۲۰۱۳، عبور ۳/۸ میلیون بشکه نفت به صورت روزانه از این آبراهه به تصویب رسید (Berner, 2015). بنابراین حفظ امنیت این تنگه از کانون‌های اصلی استراتژیست‌های آمریکایی است. ایالات متحده آمریکا در قبال حکومت منصور هادی به نوعی سیاست پیشین خود را دنبال می‌کند. اعمال نفوذهای آمریکا سبب شد تا حتی در ابتکار عمل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز رسماً ژنرال عبدربه منصور هادی که قرار بود جانشین علی عبدالله صالح شود، ملزم به همکاری با ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم شود و زمینه تاخت و تاز پهلوهای آمریکایی در حریم هوایی یمن همچنان با همان آزادی عمل سابق و شاید هم بیشتر فراهم باشد. واشنگتن از خریدن احزاب و جریان‌های مختلف سیاسی فعال در صحنه یمن نیز غافل نماند تا به نحوی یمن بعد از فوریه ۲۰۱۱ یکی از مستعمره‌ها یا به تعبیری تحت قیمومیت سیاست‌ها و خواسته‌های سیاسی و استراتژیک آمریکا در منطقه قرار بگیرد؛ به طوری که اگر تا پیش از سقوط صالح حجم کمک‌های آمریکا به یمن از ۸۰ میلیون دلار در سال تجاوز نمی‌کرد، ناگهان بعد از به قدرت رسیدن هادی به ۳۵۰ میلیون دلار افزایش یافت. این امر بی‌تردید بیانگر افزایش برنامه‌های آمریکا برای نفوذ در این کشور است (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳/۸/۳).

تحلیل رویکرد بازیگران بر اساس چارچوب نظری

اگر بخواهیم رویکرد عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا را براساس نظریه نئورئالیسم تحلیل کنیم، بی‌شک رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی در قاموس این نظریه گنجانده می‌شود. براساس نظریه رئالیست تهاجمی، دولت‌ها به ندرت می‌توانند از امنیت خود اطمینان حاصل کنند و باید با افزایش قدرت خود، دولت‌های دیگر را با دیده شک بنگرند. از آنجا که رئالیسم تهاجمی بازی با حاصل جمع صفر را قبول دارد، بنابراین پیروزی یک بازیگر، در ازای شکست بازیگر دیگر است، بنابراین عربستان سعودی که داعیه رهبری جهان اسلام را دارد و به نوعی در پی هژمونی در منطقه خاورمیانه است، هیچ‌گاه نمی‌پذیرد که در نبرد با جنبش شیعی متحمل شکست شود. به همین علت با تمام قوا سعی خواهد کرد که پیروز میدان باشد؛ بر همین اساس عربستان سعودی که همواره در منطقه خواهان حفظ وضع موجود بوده است، افزایش قدرت جنبش شیعی الحوثی در یمن را که همسایه این کشور هم به شمار می‌رود، بر هم زدن وضع موجود می‌داند و این مسئله را به هیچ وجه بر نمی‌تابد. عربستان که داعیه رهبری

جهان اسلام را دارد، هیچ‌گاه نمی‌پذیرد که در نبرد با یک جنبش شیعی متحمل شکست شود. به همین دلیل با تمام قوا سعی خواهد کرد که پیروز میدان باشد؛ کما اینکه جنگنده‌های عربستان سعودی با مشارکت ۱۰ کشور از جمله پنج کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس (به‌استثنای عمان) و حمایت آمریکا عملاً علیه حوثی‌های یمن وارد عمل شدند و صدها بار مراکز تجمع حوثی‌ها در صعده، عمران، حجه، ذما و جوف را بمباران کردند تا این مجموعه شیعیان مستضعف را به کوچ اجباری وادار کنند. بنابراین، رویکرد عربستان در قبال تحولات یمن، رویکردی کاملاً تهاجمی در جهت حفظ وضع موجود که همان ابقای منصور هادی بر مسند قدرت است، می‌باشد. منصور هادی بازوی اجرایی سیاست‌های عربستان سعودی در یمن است، بنابراین با نگاهی رئالیستی، عربستان سعودی برای رسیدن به این خواسته، به‌هیچ‌وجه از کشتن مردم و کودکان بی‌گناه یمن به هر طریقی ابایی نخواهد داشت، چراکه منطق سیاست خارجی این کشور در منطقه خاورمیانه و به‌خصوص در کشور یمن منطق رئالیستی و حفظ وضع موجود است. البته از آنجا که خود کشور عربستان سعودی هم بازوی اجرایی سیاست‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه و تحولات اخیر آن است، این اقدام عربستان سعودی را نمی‌توان بدون اخذ اجازه از آمریکا به حساب آورد. ایالات متحده آمریکا به دنبال احداث پایگاهی نظامی در منطقه لاج در جنوب یمن برای تسلط بر تنگه استراتژیکی باب‌المنندب است. این تنگه به لحاظ دریانوردی اهمیت استراتژیکی بسیاری دارد. اگر این پایگاه تأسیس شود، بی‌شک نیروهای آمریکایی با استقرار در باب‌المنندب، سعی خواهند کرد تا کشتی‌هایی را که در دریای عرب و دریای سرخ تردد می‌کنند، کنترل کنند. تلاش برای احداث این پایگاه با واکنش رهبر الحوثی‌ها (عبدالملک الحوثی) روبه‌رو شد، چراکه آنها می‌دانند این اقدام آمریکا که به بهانه مبارزه با القاعده است، مقدمه‌ای برای تسلط یافتن بر این تنگه استراتژیکی خواهد شد. به اعتقاد نگارنده عربستان سعودی که منافع مشترک از نظر مقابله با حوثی‌ها با ایالات متحده دارد، با چراغ سبز آمریکا، از همه توان نظامی خود برای سرکوب شیعیان حوثی استفاده و سعی کرد تا شیعیان حوثی را از شمال به جنوب کشور کوچ دهد، چراکه عربستان، شیعیان الحوثی را در مرزهای جنوبی خود، خطر بالقوه‌ای برای امنیت داخلی خود می‌داند. این اقدام برای ایالات متحده هم منفعی را به‌همراه دارد و آن دفع خطر حوثی‌ها و آسوده‌خاطر کردن آمریکا برای احداث پایگاه نظامی و تسلط بر تنگه استراتژیکی باب‌المنندب است. محافظه‌کاری یکی دیگر از اصول تفکر رئالیستی است. آمریکا با اینکه در کنار عربستان سعودی در خاورمیانه و در کشور یمن منافع مشترک خود را دنبال می‌کنند، اما از جهت دیگر ایالات متحده به‌نوعی محافظه‌کارانه در کنار این منافع مشترک، منافع خاص خود را که همان تسلط بر تنگه استراتژیکی و کنترل دریای سرخ و دریای عرب است، دنبال می‌کند. همسایگی

یمن با منطقه بحران خیز شاخ آفریقا، ارتباط بخش‌هایی از جمعیت یمن با ایران از جمله گروه‌های اسلام‌گرا در جنوب، پایتخت یمن و به‌ویژه حوثی‌ها در شمال، سبب دوچندان شدن نگرانی‌های آمریکا شده است. به همین دلیل آمریکا نقش مدیریت تحولات یمن را به عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس (با محوریت عربستان سعودی) واگذار کرد (مطالعات آمریکا، ۱۳۹۲: ۳). در نهایت باید گفت در منطقه خاورمیانه، با توجه به تغییراتی که به واسطه بهار عربی یا همان بیداری اسلامی رخ داده است، دو کشور آمریکا و عربستان سعودی برای پیگیری اهداف خود، دخالت در بحران‌های موجود، حفظ و دفاع از منافع موردنظر خودشان را قرار داده‌اند، به همین سبب در کشورهای عراق، سوریه، یمن و دیگر کشورهای درگیر بحران دخالت کردند. از آنجا ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند توجیهی برای حضور خود در خاورمیانه‌ای باثبات داشته باشد، روی به سیاست بحران‌سازی با کمک عربستان سعودی آورده است و از این طریق با واگذاری این مسئولیت (رویکرد احاله مسئولیت)، خود به‌عنوان مدیری از بالا ضمن ایجاد خط مشی و جهت‌دهی به سیاست‌های عربستان، بدون حضور مستقیم خود در بحران‌ها، از بازوی اجرایی سیاست‌های خود (عربستان سعودی) برای هدایت این بحران‌ها استفاده می‌کند. بیشینه‌سازی قدرت از متغیرهای اصلی تفکر رئالیستی است که آمریکا در این زمینه از طریق عربستان سعودی درصدد برآورده کردن این هدف مهم برآمده است.

نتیجه

عربستان سعودی در سیاست‌های خود اصل حفظ وضع موجود را دنبال می‌کند که این اصل، مؤلفه‌هایی چون موازنه منطقه‌ای، مخالفت و مبارزه با کانون‌های انقلابی در منطقه، تأکید بر رهبری جهان عرب و جهان اسلام و ترویج اصول و ارزش‌ها را در برمی‌گیرد. عربستان هم‌اکنون با اتخاذ رویکرد تهاجمی، به بهانه نفوذ مبارزان حوثی در سراسر یمن و بازگرداندن منصور هادی به قدرت، مردم بی‌دفاع این کشور فقیر را قتل‌عام می‌کند و هدف خود را عقب راندن حوثی‌ها از مناطق مختلف یمن اعلام کرده است، اما بر همگان روشن است که این پادشاهی اهدافی فراتر از نیت اعلامی خود را دنبال می‌کند. برای کشوری همچون عربستان که ادعای رهبری اعراب را دارد، هیچ‌چیزی وحشتناک‌تر از آن نیست که یک‌بار دیگر تجربه عراق تکرار شود و دولتی در همسایگی آن روی کار آید که اکثریت آنها را شیعیانی تشکیل می‌دهند که قادر باشند این کشور را در تنگنای ژئوپلیتیک و استراتژیک قرار دهند. از سوی دیگر، وجود دولت‌های شیعی در عراق، بحرین و یمن در حوزه خلیج فارس، به‌منابۀ افزایش قدرت منطقه‌ای ایران است و این امر به معنای پایان نقش برادر بزرگ‌تر عربستان برای منطقه و همچنین چالش ژئوپلیتیک انرژی برای کشورهای غربی است. براساس نظریه رئالیسم و به‌طور

اخص رئالیسم تهاجمی، کشورها به دلیل ترس از قدرت‌گیری دیگر کشورها، در پی افزایش قدرت خود در منطقه مورد نظر خود هستند. در این مورد عربستان سعودی که ایران را خطر بالقوه و بالفعل در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه می‌داند، همه تلاش خود را برای کنترل و مهار این کشور به کار گرفته است و در این راه، از متحد استراتژیک فرامنطقه خود یعنی ایالات متحده، کمک‌های شایانی دریافت می‌کند. دقیقاً براساس همین نظریه رئالیسم تهاجمی آمریکا نیز در خاورمیانه‌ای باثبات منافی را برای خود نمی‌بیند، به همین سبب به سیاست بحران‌سازی روی آورده است که نمونه فعلی آن کشورهای یمن، سوریه و عراق هستند. حضور مستقیم آمریکا در این بحران، به‌خصوص بحران یمن، علاوه بر تحمیل هزینه‌های سنگین مالی و نظامی، ضربه‌ای شدید به جایگاه این کشور در محضر افکار عمومی و بین ملت‌هاست، به همین دلیل سیاست تهاجمی خود را در قبال این بحران، از طریق بازوی اجرایی سیاست‌های خود در منطقه خاورمیانه که عربستان است، در پیش می‌گیرد و با واگذاری مسئولیت‌های خود به عربستان سعودی (راهبرد احاله مسئولیت) خود به‌طور غیرمستقیم به ایفای نقش می‌پردازد و رهیافت همگرایی با عربستان سعودی را اتخاذ کرده است. در نتیجه از نظر نگارنده، در بحران‌های شکل‌گرفته در خاورمیانه موسوم به بیداری اسلامی به‌ویژه در منطقه خاورمیانه شاهد بازخوانی دوباره‌ای از موازنه سعودی-آمریکایی هستیم که با شدت و حدت بیشتر نسبت به گذشته از قدرت‌گیری شیعیان در منطقه جلوگیری به‌عمل می‌آورند. در مورد آینده یمن باید گفت که تعیین آینده سیاسی این کشور باید تنها توسط مردم این کشور و بدون دخالت‌های غربی و عربی تعیین شود و گفت‌وگو بهترین راه‌حل بحران یمن است، به‌ویژه اینکه القاعده سال‌ها در این کشور نفوذ داشته و گروه داعش نیز به یمن نفوذ کرده است؛ بنابراین اگر بحران یمن از طریق گفت‌وگو حل و فصل نشود، این کشور به‌سوی تجزیه پیش خواهد رفت. به بیان دیگر، آینده یمن در دست مردم این کشور است. تنها کمک کشورها به یمن، کمک‌های اقتصادی و اجازه برگزاری گفت‌وگوهای یمنی-یمنی است. در پایان باید گفت که در تحولات انقلاب یمن، عربستان و آمریکا نقشی همسو را ایفا کردند و تمام تلاش خود را مبنی بر مدیریت این تحولات و حفظ ساختار نظام سیاسی به‌کار بردند، اما باید اذعان کرد اختلاف‌هایی در زمینه نگاه به آینده یمن بین این دو کشور رخ داده و خواهد داد، چراکه هر یک دغدغه‌ها و منافع خاص خود را در یمن دنبال می‌کند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آجرلو، حسین (۱۳۹۵). *علل و آینده افزایش حضور داعش در یمن*، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

۲. احرامی، سجاد؛ توکلی طیبی، علی؛ و جلالیان، عسگر (۱۳۹۷). «جایگاه میانی‌گری مبتنی بر اخلاق سازمان ملل متحد در بحران‌های سوریه و یمن»، پژوهش‌های اخلاقی، ش ۳۲، ص ۱۶-۵.
۳. بیلیس، جان، استیو اسمیت (۱۳۹۲). جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، ج اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۴. بخشی، جواد (۱۳۹۰). سیر تحولات یمن از آغاز اعتراضات تا انتخابات اخیر ریاست جمهوری، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، IPSC.
۵. «تحولات یمن و سکوت معنادار آمریکا»، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳/۸/۳.
۶. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۲). «عربستان سعودی: نگاه به یمن»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی ۶۹ و ۷۰.
۷. حاتم‌زاده، احمد (۱۳۸۴). «جمهوری یمن در یک نگاه»، مجله نامه اتاق بازرگانی، ۴۴۴.
۸. خادم، فاضله (۱۳۸۸). «بازتاب بازی عربستان و ایالات متحده بر امنیت ملی ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، (۱۶) ۳.
۹. درایسدل، آلامدایر؛ و بلیک، جرالد هنری (۱۳۸۶). «جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر (مهاجرانی)، چ پنجم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۰. دهشیار، حسین (۱۳۹۲). «عربستان: کنشگر منطقه‌ای در بستر روابط ویژه»، فصلنامه روابط خارجی، (۵) ۳.
۱۱. شادلو، شیده (۱۳۹۳). «بررسی حمله عربستان به یمن (به‌عنوان بحران اخیر منطقه خلیج فارس)، با تأکید بر موازین حقوق بین‌الملل»، فصلنامه تخصصی مطالعات خلیج فارس، (۱) ۴.
۱۲. صادقی، حسن؛ و احمدیان، حسن (۱۳۸۹). «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، (۱۹) ۵۶.
۱۳. فیروز کلانی، عبدالکریم (۱۳۹۴). «تحلیلی بر مهم‌ترین علل تهاجم نظامی ائتلاف تحت رهبری عربستان سعودی به یمن»، پژوهش‌های منطقه‌ای، ۷.
۱۴. قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰). روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
۱۵. کرمی، کامران (۱۳۹۰). «بهار عربی و عربستان سعودی: آثار و واکنش‌ها»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، (۱۸) ۳.
۱۶. ----- (۱۳۹۱). «عربستان و مدیریت تحولات در یمن»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، IPSC.
۱۷. گلی، محمد (۱۳۹۵). جایگاه قطعنامه‌های فصل هفت شورای امنیت در پایان دادن به بحران یمن، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۵/۸/۱.
۱۸. هانی‌زاده، حسن (۱۳۹۴). وضعیت نظامی، سیاسی و امنیتی انصارالله و سناریوهای آینده یمن، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، IPSC.
۱۹. محب‌علی، قاسم (۱۳۹۴). «دلایل و پیامدهای حمله ائتلاف عربی به یمن»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، IPSC.
۲۰. موسوی‌نژاد، سید علی (۱۳۸۸). «شیعیان زیدی و تحولات اخیر یمن»، ماهنامه موعود، (۱۴)، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.
۲۱. نقش ایالات متحده در انقلاب یمن، مؤسسه مطالعات آمریکا (۲۵ خرداد ۱۳۹۲).

(ب) خارجی

22. Al-Dawsari , Nadwa.(2012). “Tribal Governance and Stability in Yemen”, www.CarnegieEndowment.org/pubs.
23. Berner, Jeremy.(2015). “These 8 narrow chokepoints are critical to the world's oil trade”, <http://www.businessinsider.com/worlds-eight-oil-chokepoints-2015-4>
24. Blumi, Ilsa.(2011). **Chaos in Yemen: Societal Collapse and the new Authoritarinnism**, routledge.
25. Blanchard, christopher M.(2009). “Saudi Arabia: background and U.S. Relations”. **CRS Report for Congress**.
26. Faust, joshuna.(2011). “How the U.S. Can best help yemen”, **The Atlantic**. Available at: <http://www.theatlantic.com/international/archive/2011/03/how-the-us-can-best-help-yemen/71960>.

27. Gause, Gregory (2002). "US- GCC relations: The coming Turning point", **paper presented to the Gulf research council**(Dubai) conference, 5 january.
28. Gude, Ken & Sofer, Ken June. (2011). "Arab uprisings Yemen: The Final Days of Ali Abdullah Saleh?", **The Last Best Chance to Save Yemen Center for American Progress**.
29. Hill, Genny.(2008). "Yemen: Fear of Failure", **Chatam House: Middle East Program** (November 2008).
30. Hill, Ginny & Nonneman, Gerd. (2011). "Yemen, Saudi Arabia and the Gulf States: Elite Politics, Street Protests and Regional Diplomacy" **.Middle East and North Africa Programmer**.
31. Khatib, Lina (2015). "Saudi Arabia's Comeback via Yemen", **Carnegie Endowment for International Peace**.
32. Litwak, robert (1984). **Détente and thr nixon doctrine**, new york: cambridge university prees.
33. Lippman, thomas (2005). **Inside the mirage: America Fragile partnership with saudi Arabia**, new york: basic books publishing.
34. Mearsheimer H. John (1994/5). "The False Promise Of International Institutions", **International Security**, Vol. 3, PP. 5-49.
35. Niblock, tim (2006). **Saudi arabia power, legitimacy and survival**, new york: routledge.
36. Nguyen. Hang Thi Thuy (2014). "Theories Of Us Forign Policy: An Overview", **World Journal Of Social Science**, Vol.1. No.1.
37. Phillips, Sarah (2011). "Al-Qaeda and the Struggle for Yemen", **Global Politics and Strategy** (January 28,2011)
38. Qadir, M. Ihsan, & Rehman, M. Saifur. (2015). "Organization of Islamic Co-operation (OIC) and Prospects of Yemeni Conflict Resolution: Delusion or Plausible Reality", **Journal of Political Studies**, Vol.22. No.2.
39. Salisbury, Peter (2015). "Yemen and the Saudi-Iranian 'Cold War'", Research Paper, Middle East and North Africa Programme, Chatham House, **the Royal Institute of International Affairs**.
40. Wynbarndt, james (2010). **A Brief history of Saudi Arabia**, new york: facts on file.
41. Yadav, Stacey Philbrick (2011). "Antecedents of the Revolution: Intersectional Networks and post-partisanship in Yemen", **Studies in Ethnicity and Nationalism**, Vol.11, No.3.
42. Yongcheng, Li (2015). "Beyond Offensive Realism: Why Leadership Matters More than Structure in the Security Environment of East Asia", **International Journal of China Studies**, Vol.6.No.2.
43. Zamani-Farahani, Hamira, & Joan C. Henderson. (2010), "Islamic tourism and managing tourism development in Islamic societies: the cases of Iran and Saudi Arabia", **International journal of tourism research**,Vol. 12. No.1.
44. Zuhur, sharifa (2011). **saudi Arabia**, santa barbara, ABC- CLIO, LLC.
45. Zubairy, fouad (2011). **S. Arabia Fears from Yemens Revolution to Extend to Riyadh**, 21, November 2011). Available at: <http://www.yemenfox.net/articles.php?lng=english&print=249>.